خاطرات سردار ظفر

بختیاری، خسروخان

اوقاتیکه من ناصری یا محمره بودم سردار اقدس از کویت برگشته بود دو شب در قصر فیلیه نزد او بودم از آنجا رفتم بصره دو نفر ملازم بیش نداشتم در بصره در قونسول- خانه ایران منزل کردم بحسب ظاهر مهمان قنسول بودم ولی در باطن انگلیسها مهماندار من بودند مستر ویلسن که اکنون سر ویلسن است از جانب حاکم سیاسی بین النهرین سر- پرسی کاکس در بصره بود انگلیسها تازه بغداد را فتح کرده بودند با مستر ویلسن آمیزش‏ و رفت‏وآمد داشتم باهم بشهر زبیر رفتیم ولی در همه‏جا کاپیتان نول با من بود قالیچه‏ ها را که همراه برده بودم بانگلیسها دادم یک قالیچه ابریشمی ممتاز داشتم آن را دادم به‏ سر پرسی کاکس در کرمان دو نشان عقاب که امپراطور آلمان برای پادشاه افغانستان فرستاده‏ بود بمن رسیده بود یکی را برای سر پرسی کاکس فرستادم یکی را برای وزیر مختار انگلیس‏ در طهران دادم آنوقت وزیر مختار مارلینک بود من تا آن روز عهدشکنی و نادرستی‏ و رفتار برخلاف گفتار کردن انگلیسها را نمیدانستم در این مسافرت خوب دانستم اگر چه تمام ملل اروپا درستی کردار و راستی گفتار را افسانه می‏پندارند فقط پیشرفت کار خود را در نظر دارند بهر حیله و تزویری که پیش برود مردم ایران مردمان اروپا را نامرد بی‏عاطفه می‏دانند خصوصا ایلات ایران اگرچه خود ایلات ایران در حرص و طمع‏ پدربزرگ انگلیسها هستند.

باری من مدتی در بصره بودم می‏گفتند در بصره طاعون هست ولی چیزی آشکارا دیده نشد کاپیتان نول گفتگوی حکومت بختیاری را با من کرده شرایط و دستوراتی بیان‏ می‏کرد که من متحیر مانده بودم باو چه جوابی بدهم سکوت اختیار کردم چون دانست‏ سکوت من از عدم‏رضایت است دیگر از آن مقوله با من هیچ نگفت.

خوانین بختیاری فایدهء که از حکومت کهکیلویه بردند ششهزار و یکصد و شصت‏ تومان مالیات زیدون بود که سپرده بسردار اقدس بود سه دانگ زیدون هم مال خودمان‏ بود خوانین نوشتند بسردار اقدس که ششهزار تومان و کسری مالیات زیدون را بدهد سردار اقدس هم با انگلیس‏ها مشورت کرد نول نوشت چون حاج رئیس گفته بود بمن مژدگانی‏ ایلخانی‏گری خود را بمن بدهید چونکه وزیر مختار انگلیس تلگراف کرده بود که سردار ظفر ایلخانی است برادرانش اگر ایرادی دارند من رفع می‏کنم من یقین حاصل‏ کردم که ایلخانی هستم خوانین در طهران فکر ایلخانی‏گری من بودند ولی می‏گفتند نبایستی در خانهء شیخ ایلخانی بشود و بیک اندازه هم حقیقت می‏گفتند ولی آنوقت همه کار ها بدست انگلیس‏ها بود.

در آنوقت سردار اشجع و سردار فاتح با من یکی بودند سردار اقدس نگذاشت من‏ بصره بردم ماندم در فیلیه خانه او سردار محتشم و امیر جنگ آب بید بودند پول علف چر را گرفته به رامهرمز آمدند انگلیس‏ها چند روز از من مهلت خواستند تا خوانین را آرام کند من هم قبول کردم سردار محتشم و امیر جنگ گفتند باید امیر مجاهد بختیاری‏ نباشد انگلیس‏ها میل داشتند امیر مجاهد برود هندوستان امیر مجاهد در رامهرمز مشغول فتنه و فساد بود در اینوقت شیخ عازم کویت بود مرا هم دعوت کرد من هم مایل‏ بودم هم کویت را به بینم و هم از کار دور باشم در کشتی نشسته نخست آبادان رفتیم دستگاه‏ کمپانی نفت را تماشا کردم از آنجا با سردار اقدس رفتیم برای کویت من در کشتی کمی‏ حالم دگرگون شد رفتیم کویت کاری جز سیاحت و بازی و تماشای لب دریا نداشتیم‏ کویت طرف شمالش یک شاخه از دریا می‏گذرد طرف مغرب او دریای خلیج است چون‏ شمالش دریاست گاهی که باد شمال می‏وزد هوایش خوب است ماهی زبیدی یا حلوائی که‏ ماهی بسیار لذیذ خوبی است آنجا پیدا می‏شود چند روز در کویت بودیم شیخ بابر پسر شیخ مبارک بن صباح شیخ کویت بود یک اسب شراک بمن هدیه داد شیخ مبارک با سردار اقدس در کویت عمارتی ساخته یکی از زنهای شیخ مبارک را هم گرفته است از کویت تا بصره بیست فرسخ است این ایام یک قطره باران نیامده شیخ جابر پول مادیان و گله‏ گوسفند بسیار دارد ولی خوب زندگانی نمی‏کند عمارتی لب دریا ساخته بد نیست شنیدم‏ سالی چهل هزار لیره انگلیسی گمرک می‏گیرد کویت در تحت نفوذ انگلیسی‏هاست چند کشتی باری همیشه در کویت هست برای برآوردن مروارید از دریا در بهار و ماه نیسان‏ غواص‏ها در کشتی‏های باری نشسته بدریا می‏رود مروارید بیرون می‏آورد من مایل‏ بودم تماشا کنم ولی میسر نشد از کویت مراجعت کردیم باز من در کشتی بیمار شدم من همیشه‏ در کشتی حالم دیگرگون میشود بهرحال آمدیم آبادان از آنجا آمدیم قصر فیلیه از آبادان‏ تا قصر فیلیه یک فرسنگ است فردای آنروز کاپیتان نول از ناصری بمن تلفن کرد که آن‏ وعده که بشما داده بودند بهم خورد شما اگر میتوانید برای خود اقدامی بکنید وزیر مختار می‏گوید اوضاع طهران قسمتی شده است که من نمیتوانم از سیاست دم بزنم من چون از انگلیس‏ها ناامید شدم با سردار اقدس بکشتی سوار شده آمدیم ناصری امیر مجاهد و سردار فاتح و ارشدالدوله و سایر خالویان احمدی همه بودند سردار محتشم وقتی شنید من حاکم‏ بختیاری شده‏ام از رامهرمز رفت مال امیر.امیر جنگ که رفیق شفیق او بود ابدا باو اعتنا نکرده ماند در رامهرمز منتظر ورود من شد امیر مجاهد هم که بنا بود بیکی از ممالک خارجه‏ برود رفتنش موقوف شده در همان ولایت مشغول فتنه‏گری و افساد بود از طهران سردار محتشم تلگراف کردند که تو خودت حاکمی چنین و چنان کن او هم رفته بود مال امیر کاپیتان‏ نول بمن گفته بود اگر شما حاکم شدید و من آمدم در بختیاری آیا از من نگهداری می‏کنید یا نه؟من هم باو قول داده بودم که ازو نگهداری کنم شنیدم بوزیر مختار گفته بود شما وعدهء همراهی بفلانی دادید علت عدم‏مساعدت چیست من باو چه جواب بدهم وزیر مختار باو پرخاش کرده بود که شما حق دخالت درین‏گونه امور ندارید رفتن سردار محتشم برای من‏ فایده داشت سردار اقدس هم در کار من کوشش می‏کرد بخیال اینکه در خانهء او ایلخانی شوم و بار منت او بر دوش من باشد و هم از بابت شش هزار و سیصد و شصت تومان خیالش متزلزل بود بمن گفت باید شما نوشته بمن بدهید که اگر شما حاکم بختیاری نشدید این ششهزار تومان و کسری را از بابت مالیات زیدون بهرکس حاکم شد بدهید من از این نامردی شیخ‏ تعجب نکردم زیرا که هرگز او را مرد طرز و فداکاری مردانه ندیده بودم نوشتم مالیات‏ زیدون بعهده من است خوانندگان خواهند گفت که آیا شیخ نامردتر است یا انگلیس ها که‏ وزیر مختار بمن تلفن می‏کند که شما ایلخانی بختیاری هستید اگر برادرهای شما ایرادی‏ دارند رفع آن بعهده من است بعد کاپیتان نول می‏نویسد که این کار از عهدهء من بیرونست‏ عقیدهء من این است که شیخ نامردتر است برای اینکه کار انگلیس‏ها عهد شکستن و دروغ‏ گفتن و جنایت کردن است او برای کار خود ولی عرب دعوی حمیت و غیرت می‏کند اگرچه مثل است که کل مدع کذاب درهرحال من سه چهار روز ناصری مانده کار خودم را خودم اصلاح کردم و بدون اینکه رهین مفت دولت انگلیس‏ها یا شیخ بشوم ایلخانی‏ شدم با سردار فاتح و امیر مجاهد و احمد خسروی‏ها آمدیم رامهرمز سردار اشجع و امیر جنگ رامرمز بودند باهم از رامهرمز رفتیم مال امیر.سردار محتشم در مال امیر مانده بود. رفته بود چهارمحال.کسان امیر جنگ باج پل را می‏گرفتند من هم سیاستم اقتضا نمی‏کرد در این باب سخنی بگویم یا کس بفرستم سر پل هزار تومان از امیر جنگ گرفته فرستادم اصفهان‏ حکومت کهکیلویه را هم معین کردم بامیر جنگ دستور می‏دادم با سردار اشجع کارها را انجام‏ می‏دادند امیر مجاهد هم کما فی السابق محرمانه در کار فتنه‏گری و افساد و میرزای خودش را فرستاد ییلاق نزد مرتضی قلی خان که از قول من از مرتضی قلی خان دلجوئی کند امیر مجاهد می‏گفت مرتضی قلی خان عبد الرحمن بن عوف است من که امیر مجاهدم سعد وقاصم‏ بهر طرف مرتضی قلی خان مایل باشد حکومت با آن طرف است ولی حکومت من برعکس‏ مجلس شورای عمر شد نه عبد الرحمن عوف مایل بحکومت من بود نه سعد وقاص و من حاکم‏ شدم بزور و قوه شخصی و استعدادی که در بختیاری داشتم.